



خسرو نامہ

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری

بامقدمہ:

فرشید اقبال



عطار، محمدین ابراهیم، ۹۵۲۷-۹۶۳۷ ق
 خسرونامه: خسرونامه / فرید الدین عطار نیشابوری / با مقدمه فرشید اقبال. - تهران: دُر،
 ۱۳۸۴.
 ۳۵۱ ص.
 ISBN 978-964-6786-26-4
 عنوان دیگر: خسرونامه.
 چاپ قبلی: اندیشه دُر گستر، ۱۳۸۲.
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 ۱. شعر فارسی - قرن ۶ ق - الف. اقبال، فرشید ۱۳۳۳. - مقدمه نویس. ب. عنوان. ج. عنوان:
 خسرونامه.
 PIR ۵۰۳۴
 ۸۶۱/۳۳
 ۱۳۸۴
 کتابخانه ملی ایران
 ۸۴-۲۲۲۱۴ م



اسارات دُر

نام کتاب	: خسرونامه
اثر	: شیخ فرید الدین عطار نیشابوری
مقدمه	: فرشید اقبال
ناشر	: دُر .
صفحات و قطع	: ۳۵۲ صفحه - ۱۷×۲۴
تیراژ	: ۲۲۰۰ جلد
نوبت چاپ	: دوم - پاییز ۱۳۸۷
چاپ	: اقبال - مروی
بها	: ۵۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۷۸۶-۲۶-۴-۹۷۸-۹۶۴-۶۷۸۶-۲۶-۴ ISBN: 978-964-6786-26-4

به نام حضرت دوست

فریدالدین ابو حامد محمد بن ابراهیم بن اسحاق معروف به عطار از بزرگترین متفکرین و عرفای ایران است. وی در حدود سال ۵۳۷ هجری قمری در کدکن زاده شد. از زندگانی و تحصیلات او اطلاع درستی در دست نیست ولی بی‌گمان در زمان حمله مغول و حدود سال ۶۲۷ دار فانی را وداع گفته است و در خارج از شهر شادباخ در جایی به نام بازرگان به خاک سپرده شد، که هم اکنون در نیشابور زیارتگاه مشتاقان حقیقت و اهل دل است.

کتابی که پیش رو دارید منظومه‌ای است در بحر هزج و آخرین اثر عطار است که در گنجینه آثار شیخ عطار به دوستان ادبیات عرفانی عرضه می‌گردد. خسرونامه یا داستان هرمز و گل (گلرخ)، در قالب یک داستان شورانگیز و پرماجرا به نظم آورده شده است. شیخ عطار در مقاطع گوناگون داستان اسرار عرفانی را به زیباترین شکل بیان فرموده است. در زیر مروری به اختصار از این داستان آورده شده است:

قیصر روم سال‌ها در آرزوی فرزندی بود و سرانجام از یکی از کنیزانش صاحب پسری می‌شود و زن قیصر به حسد، کنیز دیگری را مجبور به سقط آن فرزند می‌کند. کنیز از بیم قیصر سر می‌تابد و کنیزآبستن را به خانه

خود برده و طشتی پر خون که نشان از سقط فرزند دارد به زن قیصر نشان می‌دهد. سرانجام کنیز صاحب پسری می‌شود که او را خسرو می‌نامد و همراه با دایه‌ای به دیار دیگری روانه می‌کند. دزدان به کاروان آنها می‌تازند و دایه و کودک را با خود برده و در نزدیکی خوزستان رها می‌کنند. دایه خود را به دیوار باغ پادشاه خوزستان می‌رساند. باغبان پادشاه همراه همسرش به کمکشان می‌آیند و از آن دو پرستاری می‌کنند. دایه در زمان مرگ، داستان فرزند را برای باغبان و همسرش باز می‌گوید و قالب تهی می‌کند. زن باغبان که به تازگی فرزندی از دست داده بود خسرو را به فرزندی قبول کرده و هرگز می‌نامد.

پادشاه خوزستان دارای یک پسر به نام بهرام و دختری زیبا به نام گلرخ دارد. روزی گلرخ، هرگز را می‌بیند و دلباخته او می‌گردد و ماجرای عشق این دو آغاز می‌گردد.

از سوی دیگر پادشاه اصفهان به خواستگاری گلرخ می‌فرستد و گلرخ جواب رد می‌دهد که باعث لشکرکشی پادشاه اصفهان به خوزستان می‌شود اما به ناچار عقب نشینی می‌کند. در این هنگام فرستاده‌ای از سوی قیصر روم طلب خراج می‌کند و پادشاه خوزستان، هرگز را برای گفتگو به دربار قیصر روم می‌فرستد. در هنگام گفتگو با قیصر، کنیز از دریچه‌ای خسرو را دیده و شیراز پستانش جاری می‌شود و قیصر از ماجرا با خبر شده و او را می‌نوازد. خسرو از پدر رخصت می‌طلبد که به خوزستان برود و پادشاه را از نتیجه سفر آگاه سازد. با رسیدنش به خوزستان، خسرو درمی‌یابد که پادشاه اصفهان پس از درهم کوبیدن خوزستان گلرخ را با خود برده است. خسرو برای نجات گلرخ با لباس پزشکان به اصفهان می‌رود. در همان اوان گلرخ بیمار است و پادشاه اصفهان با شنیدن ورود پزشکی به اصفهان از او می‌خواهد که گلرخ را مداوا کند. با حاضر شدن خسرو بر بالین گلرخ، گلرخ او را می‌شناسد و خسرو با حیلتی او را می‌رباید به روم می‌روند. اما فرستادگان پادشاه اصفهان گلرخ را از روم می‌ربایند و در صندوقی حبس کرده و با کشتی راهی اصفهان می‌شوند. دریا طوفانی می‌شود و صندوق به دریای افتد و

امواج آن را به ترکستان می برد. ماهیگیری صندوق را می یابد و با دیدن گلرخ، عاشق او می شود ولی گلرخ سختی می کند و او را می کشد و لباس ماهیگیر را بر تن می کند و به شهر می آید و در کنار باغ پادشاه چین به خواب می رود. دختر پادشاه چین با دیدن گلرخ و به گمان آن که مرد زیبارویی است عاشق او می شود و چون گلرخ پاسخ مثبت نمی دهد او را به اتهام خیانت می برند که بسوزانند و گلرخ سینه می گشاید و می گوید که زن است. پادشاه چین گلرخ را به حمام می فرستد و خواستار او می گردد. گلرخ با سر سختی سر می تابد و او را به زندان می برند. از آنجا برای خسرو نامه ای می فرستد. خسرو که نامه را دریافت می کند، خشمگین شده و می خواهد که به چین برود که فرخزاد از او می خواهد که این کار را به او بسپارد. فرخزاد با درایتی خاص گلرخ را از چین می رباید و عزم نیشابور می کنند.

در نیشابور رازشان فاش می گردد و پادشاه نیشابور گلرخ را دستگیر کرده ولی فرخزاد می گریزد و خبر به خسرو می برد. خسرو به نیشابور لشکر می کشد و گلرخ را نجات داده، به روم می برد. پس از چندی گلرخ برای دیدن خویشان با خسرو به خوزستان می روند و آگاه می شوند که پدر گلرخ در گذشته و بهرام بر تخت نشسته و دشمنی به خوزستان حمله کرده و بهرام را در بند کشیده است. خسرو بهرام را نجات داده او را بر تخت پادشاهی خوزستان باز می نشاند و با گلرخ به روم باز می گردند و برای سی سال در کنار یکدیگر به شادی زندگی می کنند.

سرانجام خسرو به نیش افعی کشته می شود و گلرخ بر سرخاک او آنقدر می ماند تا از اندوه جان می سپارد.